

بررسی تطبیقی کهن‌الگوی کودک در قصه‌های کامل کیلانی و صمد بهرنگی
بر مبنای نقد کهن‌الگویی (نمونه‌ی موردی ده داستان از هر نویسنده)

علی اصغر قهرمانی مقبل**

دانشگاه شهید بهشتی تهران

علی عندلیب*

دانشگاه خلیج فارس بوشهر

چکیده

نقد کهن‌الگویی که برگرفته از آرای روان‌شناسانه‌ی کارل گوستاو یونگ است، در دوران معاصر از روش‌های مدرن نظریه‌ی نقد ادبی تطبیقی بر پایه‌ی نقد روان‌شناختی به‌شمار می‌رود که توجه بسیاری از منتقدان معاصر را به خود جلب کرده است. این گونه‌ی نقد ادبی در پی یافتن ارتباطی میان ذهن نویسنده و ساختار کهن‌الگویی است. کهن‌الگو، صورت نوعی موجود در حافظه‌ی ناخودآگاه بشری است که در ابعاد متعدد زندگی افراد در قالب افکار، اعمال و رفتارهای گوناگون بروز می‌کند. کهن‌الگوی کودک به‌منزله‌ی یکی از انواع کهن‌الگوها، خود، قابلیت تقسیم به انواع دیگری دارد و به بررسی جنبه‌های مختلف کودکی درون افراد می‌پردازد. نویسندگان در مقاله‌ی حاضر به بررسی این کهن‌الگو در داستان‌های دو تن از نویسندگان مشهور ادبیات عربی و فارسی یعنی کامل کیلانی و صمد بهرنگی می‌پردازند و تلاش می‌کنند تا جنبه‌های مختلف بازتاب کهن‌الگوی کودک را در آثار این دو بررسی نمایند و بدین نکته دست یابند که کهن‌الگوی کودک در بسیاری از داستان‌های آنان بروز یافته است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد بسیاری از جنبه‌های مختلف کهن‌الگوی کودک در قصه‌های دو نویسنده، نزدیکی و همسانی اندیشه‌ی آنان را بازمی‌نماید و داستان‌های آنان می‌تواند تجلی‌بخش روحیات و زندگی فردی و قومی آنان باشد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات کودک، صمد بهرنگی، کامل کیلانی، کهن‌الگو.

۱. مقدمه

نقد کهن‌الگویی، از رویکردهای نقد ادبی معاصر است که نشانگر پیوند میان علوم متعدد

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی ali_andalib1@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

** دانشیار زبان و ادبیات عربی a_ghahramani@sbu.ac.ir

در حوزه‌ی ادبیات است. کهن‌الگوها یا همان صورت‌های نوعی بشری، قالب‌های ازپیش تعیین‌شده‌ای در حافظه‌ی ناخودآگاه افراد هستند که شاعران و نویسندگان با بهره‌جستن از آن‌ها به خلق آثار می‌پردازند. ظهور این‌گونه نقد ادبی تطبیقی را از زمان پیدایش نظریه‌ی کهن‌الگویی باید دانست که کارل گوستاو یونگ آن را بنیان نهاد، جایی که او «همه‌ی افسانه‌ها و مفاهیم مذهبی اقوام نخستین و حتی عناصر رؤیاهای ملل کنونی را پندارهای آغازین برشمرده است.» (ستاری، ۱۳۴۸: ۱۳۱)

از آنجاکه کهن‌الگوها صورت‌های نوعی بشری هستند که در ضمیر ناخودآگاه افراد وجود دارند، در مطالعات ادبیات تطبیقی که هدف آن نزدیک‌ترکردن ادبیات ملل به یکدیگر است نیز بروز یافته است. غنیمی هلال در کتاب خود به این نکته اشاره می‌کند که: «ادبیات تطبیقی قادر است از طریق شناساندن میراث‌های تفکر مشترک، به تفاهم و دوستی ملت‌ها کمک مؤثر بنماید.» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۴۴)

آثار داستانی کیلانی و بهرنگی باتوجه‌به رویکرد مطالعات تطبیقی در مکاتب فرانسه و آمریکا که سعی در نزدیک‌کردن و بررسی مشترکات ادبی میان ملل دارند، بررسی می‌شوند؛ گرچه در مکتب فرانسه تأکید ویژه‌ای بر تأثیر و تأثر و تفاوت زبانی میان دو نویسنده یا شاعر است، در مکتب آمریکایی دایره‌ی عملکرد مطالعات تطبیقی محدود نشده است و بنا بر تأکید احمد درویش (رک. درویش، ۲۰۰۶: ۳۱) بسیاری از آثار ادبی دارای تشابهات نیز در حیطه‌ی مطالعات تطبیقی قرار می‌گیرد که هیچ‌گونه ارتباط تاریخی در آن‌ها برقرار نیست.

کیلانی و بهرنگی نویسندگانی از دنیای ادبیات عربی و فارسی هستند که هر دو آثار خویش را با الهام از ادبیات جهانی و قومی خویش تألیف نموده‌اند، در این گذرگاه گرچه تأثیر و تأثری میان دو نویسنده وجود ندارد اما آثار آنان در راستای بهره‌گیری از فرهنگ ملی و قومی تولید شده است؛ به عبارت دیگر، کیلانی و بهرنگی تحقق این پدیده‌ی روان‌شناختی هستند که «فردی بتواند با فرد یا برون ذهن دیگر همسانی ناخودآگاه داشته باشد.» (یونگ، ۱۳۹۵: ۲۴)

کیلانی و بهرنگی در حوزه‌ی ادبیات خویش، هریک آغازگر سبک جدیدی در ادبیات کودک هستند؛ کیلانی را پدر ادبیات کودک در جهان عرب می‌دانند و بهرنگی نیز ایجادکننده‌ی سبک جدیدی از داستان کودک در ایران است. کیلانی با بهره‌گیری از اسطوره‌ها بیش از هزار اثر داستانی تولید کرده که باتوجه‌به میزان اثرگذاری آن‌ها بر دنیای

ادبیات کودک، خود نمونه‌ای یگانه است، بهرنگی نیز گرچه به دلیل عمر کوتاه خود تألیفات کمتری دارد، اما بن‌مایه‌ی داستان‌هایش با آموزش مفاهیم سیاسی و اجتماعی، رنگ دیگری گرفته است.

پرداختن این نویسندگان به ادبیات کودک، نشان از زمینه‌ی پنهان موجود در ناخودآگاه و علاقه‌ی آنان به کودک دارد؛ بنابراین مطالعات کهن‌الگویی که بخشی از مطالعات نقد ادبی تطبیقی است، ما را بر آن داشت تا با بررسی برخی از آثار آنان، به جستجوی کودک اسطوره‌ای داستان‌هایشان بپردازیم. این جستجو، ردپای نفوذ کهن‌الگوی کودک در آثار کیلانی و بهرنگی را به ما نشان داد، تا به این نتیجه برسیم که کیلانی و بهرنگی با استفاده از منابع ادبیات جهانی، اسطوره‌ها، ادبیات ملی و قومی، توانسته‌اند مفاهیم و اصول آموزشی و تربیتی فراوانی را به کودکان آموزش دهند.

در این پژوهش که بر مبنای روش تحلیلی تطبیقی انجام گرفته است از هر نویسنده ده داستان انتخاب شده است تا نزدیکی و قرابت بیشتر ایده و تفکر این دو نویسنده را نشان دهند. نویسندگان با انتخاب داستان‌هایی با بار روان‌شناختی و کهن‌الگویی که مضامین آن‌ها جنبه‌ی کهن‌الگویی بیشتری داشته باشد، کوشیده‌اند بازتاب کهن‌الگوی کودک را در مفاد این داستان‌ها به خواننده بنمایند.

مبنای تقسیم‌بندی ما در این نوشتار، تقسیم کهن‌الگوی کودک به زیرمجموعه‌های هفتگانه‌ای است که از مقاله‌ی مسعود صالحی الهام گرفته شده است؛ گرچه درباره‌ی این موضوع پیشتر در وب‌سایت متعلق به کارولین میس^(۱) بحث شده است. در این مقاله، کهن‌الگوی کودک به هفت کهن‌الگوی دیگر که عبارتند از کودک مجروح، کودک یتیم، کودک وابسته، کودک معصوم یا سحرآمیز، کودک طبیعت، کودک الهی و کودک جاودان، تقسیم شده است که هریک در بخشی مجزا توضیح داده خواهند شد. نویسندگان کوشیده‌اند به این سؤال‌ها پاسخ دهند که این دو نویسنده چگونه توانسته‌اند از کهن‌الگوی کودک در داستان‌های خود به‌منظور آموزش مفاهیم تربیتی بهره گیرند؟ و همچنین چه تشابهی میان این دو نویسنده در استفاده از اسطوره‌ها و کهن‌الگوها وجود دارد؟

۲. پیشینه‌ی تحقیق

کیلانی و بهرنگی نویسندگانی با آثار فراوان در دوران معاصر هستند که آثار آنان کمتر مورد کاوش پرسشگران و محققان بوده و نوشته‌های ایشان کمتر در بوته‌ی نقد و تحلیل

نویسندگان دیگر قرار گرفته است؛ در حالی که مطالعات تطبیقی بینارشته‌ای ادبیات و روان‌شناسی در آثار سایر نویسندگان از اقبال فراوانی برخوردار بوده است. نویسندگان این جستار علی‌رغم تلاش‌های فراوان به کتابی که در بردارنده‌ی نقد کهن‌الگویی در آثار ایشان باشد، دست نیافتند بلکه مقالاتی به صورت پراکنده به دست آوردند که هریک از دو نویسنده را مجزا و در سایر قالب‌های نقد، بررسی کرده است. حسین کیانی و بشری سادات میرقادری (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با موضوع «القیم التربویه و دورها فی قصص الأطفال درسه فی قصص کامل کیلانی» که در مجله‌ی بحوث فی اللغه العربیه و آدابها چاپ شده به بررسی ارزش‌های تربیتی و اخلاقی در داستان‌های کیلانی پرداخته‌اند، زهرا حمزه‌نژاد (۱۳۹۴) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود به موضوع بررسی تطبیقی مؤلفه‌های ادبیات کودک در داستان‌های کامل کیلانی و مهدی آذرزیدی پرداخته و به این نتیجه رسیده است که دو نویسنده در ابعاد اخلاقی و تربیتی مشابَهت‌های فراوانی دارند.

احمد زلط (۱۹۹۴) در کتابی با نام *أدب الطفولة بین کامل کیلانی و محمد الهراوی* به بررسی سیر تحول ادبیات کودک پرداخته است. همین نویسنده در کتابی دیگر با نام *أدب الطفولة؛ أصوله، مفاهیمه و رواه، کامل کیلانی و آثارش را بررسی کرده است*. کتاب *کامل کیلانی فی مرآة التاريخ* نوشته‌ی أنور الجندی و کتاب *کامل کیلانی و سیرته الذاتیه* نوشته‌ی عبدالرحمن محمد بدوی از جمله تلاش‌هایی است که به منظور شناساندن این شخصیت ادبی صورت گرفته است.

نیلوفر مهدیان (۱۳۸۴) در کتاب *ماه کودک و نوجوان* مقاله‌ای با عنوان «صمد بهرنگی و مفهوم کودکی» نوشته و در آن به نوع ارتباط نویسنده با خوانندگان و ارتباط دنیای کودکی به بزرگ‌سالی اشاره می‌کند. نیز نسترن نصرت زادگان (۱۳۸۷) در مقاله‌ی «بررسی تطبیقی آثار صمد بهرنگی و شل سیلوراستاین» بدین نتیجه دست یافته که بهرنگی بیشتر نویسنده‌ای ملی است چراکه از ادبیات به‌مثابه ابزار ارائه‌ی ساختارهای اجتماعی و تربیتی بهره می‌گیرد.

بررسی کهن‌الگو در ادبیات نیز از جمله موضوع‌های محبوب نویسندگان بوده است چراکه شاهد فراوانی کتب و مقالات در این حوزه هستیم که از جمله‌ی آن‌ها مقاله‌ی مریم سلطان بیاد و محمود رضا قربان صباغ (۱۳۹۰) است که در مجله‌ی *نقد ادبی* دانشگاه تربیت مدرس با عنوان «بررسی قابلیت‌های نقد کهن‌الگویی در مطالعات تطبیقی ادبیات»

به چاپ رسیده. مقاله‌ی «مطالعه‌ی تطبیقی کهن‌الگوی سفر قهرمان در محتوای ادبی و سینمایی» نوشته‌ی نادیا معقولی و همکاران (۱۳۹۱) که در مجله‌ی ادبیات تطبیقی هنر وابسته به دانشگاه هنر اصفهان به چاپ رسیده است، نیز از جمله آثار شایان ذکر در این زمینه است. نویسندگان این جستار بر این باورند که علی‌رغم تلاش‌های صورت‌گرفته در زمینه‌ی نقد و ادب تطبیقی و تحلیل آثار شاعران، مقاله‌ی پیش رو را می‌توان اولین اثر در زمینه‌ی مطالعه‌ی تطبیقی دو نویسنده حاضر و همچنین اولین اثر در زمینه نقد کهن‌الگوی کودک در ادبیات داستانی دانست.

۳. زندگینامه

۳-۱. کامل کیلانی

کیلانی (۱۸۹۷-۱۹۵۹) متولد محله‌ی قلعه قاهره، ادیب، نویسنده و مترجمی مسلط به زبان‌های فرانسه و انگلیسی و فرهنگ غنی اسلامی و عربی بود. تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه ام‌عباس آغاز کرد و در سال ۱۹۱۷ لیسانس زبان انگلیسی را اخذ نمود و به‌عنوان مدرس انگلیسی در مدارس مصر به تدریس مشغول شد. سپس به‌عنوان کارمند، در وزارت اوقاف استخدام و پس از آن به‌سمت دبیر شورای عالی اوقاف و مدیر تحریر روزنامه *الرجاء* و مدیر باشگاه تئاتر و نمایشنامه‌نویسی منصوب گردید (رک. صیداوی، ۲۰۱۰).

کیلانی علاوه بر سرودن شعر که در مجموعه‌ای با عنوان *دیوان کیلانی للاطفال* و قصایدی که در مجله *آپولو* به چاپ رسانده، بیش از هزار داستان برای کودکان نوشته که دوپست داستان در زمان حیات او به چاپ رسیده و بسیاری از آن‌ها به لغات زنده دنیا نیز ترجمه شده است. (رک. الغمری، ۲۰۱۴)

از ویژگی‌های برجسته‌ی داستان‌های کیلانی توجه فراوان او به مسائل تربیتی و اخلاقی، توجه به زبان فصیح و ساختار صرفی و نحوی، نصیحت و ارشاد غیرمستقیم و خلاصه‌گویی، ظهور و بروز مسائل دینی، توجه ویژه به فرهنگ عربی، استفاده از اسطوره و ادبیات جهانی و ملی و استفاده از اسلوب زیبای کلامی است.

آثار کامل کیلانی تنوع فراوانی دارد، او به ساخت داستان، سرود، فکاهه و طنز، اسطوره، ترجمه، ادبیات دینی و هرآنچه که با ذائقه‌ی نوجوانان سازگار باشد، پرداخته است تا آنجا که حمدی سکوت درباره‌ی او چنین می‌گوید: «کامل کیلانی از اولین نفراتی است که داستان‌های کودکان را در ادبیات معاصر عربی نگاشته است. او دارای آثاری

فراوان و متمایز در این زمینه است و نوشته‌هایش علاوه بر موضوعات مفید و پربار در بعد داستان‌پردازی و پردازش نیز دارای مهارت‌های والایی است.» (الندوی، ۲۰۱۴)

گرچه در ادبیات معاصر عربی همگان رفاعه رافع الطهطاوی را بنیان‌گذار ادبیات کودک بر می‌شمرند، اما به این موضوع اذعان دارند که «کامل کیلانی حقیقتاً پدر ادبیات کودک در زبان عربی است و او الگوی نویسندگان کودک در همه‌ی کشورهای عربی است.» (الحدیدی، ۱۹۸۸: ۲۶۳-۲۶۴)

خلیل مطران بر پیشتازی کیلانی در زمینه ادبیات داستانی کودک و بنیان‌گذاری کتابخانه‌ی کودکان اشاره داشته و می‌گوید: «اگر کیلانی تنها یک برتری داشته و آن ابتکار وی در بنیان‌گذاری کتابخانه کودک به زبان عربی باشد، همین برای او کافی است تا بدان افتخار کند چراکه نام او را جاودانه کرد و به قومیت و زمان خود خدمت نمود.» (زلط، ۱۹۹۴: ۱۶۱) بسیاری از ناقدان، کتابخانه کودک و ارزش فنی و میزان استقبال کودکان و والدین از آن را به نوشته‌های هـ اندرسن در ادبیات غرب تشبیه نموده‌اند. (همان: ۱۶۰)

۳-۲. صمد بهرنگی

صمد بهرنگی (۱۳۱۸-۱۳۴۷) معلم، محقق، مترجم و نویسنده‌ای که عمر کوتاهش را وقف بازتاب‌دادن درد و رنج مردم و به‌صورت خاص کودکان نمود. او در خانواده‌ای رنج‌کشیده، محروم و ستم‌دیده پرورش یافت. (عزیز نسین و همکاران، ۱۳۸۲: ۱۰)

بهرنگی یا پیرنگ، دانش‌آموخته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی در دانش‌سرای تبریز بود که در جایگاه معلم، وظیفه‌ی تربیت دانش‌آموزان روستایی را به‌نحوی شایسته به انجام می‌رساند. بهرنگی را گرچه نمی‌توان بنیان‌گذار ادبیات کودک و نوجوان در ایران دانست اما سبک خاص او جلوه‌گاه نمادهایی نوین در ادبیات کودک است. او با انتخاب فضای روستا برای فعالیت‌های خود سبک جدیدی از داستان کودک را می‌آفریند تا «جایی که پس از مطالعه‌ی آن‌ها کمتر خواننده‌ای تن به مطالعه‌ی آثاری می‌داد که هزاران سؤال او را بی‌جواب بگذارد.» (ساعدی، ۲۵۳۷: ۴۴)

حوزه‌ی ادبیات کودک با حضور بهرنگی، شاهد حضور اندیشه‌ای نو در نسل کودک و نوجوان بود؛ چراکه بهرنگی معتقد بود هنر برای اجتماع است و قسمت اعظم اجتماع را مردم عادی تشکیل می‌دهند. (بهرنگی، ۱۳۴۸: ۱۱۹) در نگاه او ادبیات پلی است که

کودک را از بی‌خبری و بی‌تجربگی به آگاهی انتقادی سوق می‌دهد و این نیازمند ورود کودک به فضای گفتگو و چالش است. (مهدیان، ۱۳۸۴: ۱۳۰)

بهرنگی در دنیای ادبیات، کودکان را با مسائل بزرگ و کوچک درگیر می‌کند تا با برانگیختن کنجکاوی و پرسشگری در آنان پاسخ‌هایی مناسب داشته باشد؛ هرچند درنهایت، داستان‌هایش پایانی بزرگ‌سالانه دارند اما سیر طبیعی رشد انسانی را می‌توان به‌وضوح در داستان‌های او مشاهده کرد، فکری کودکانه که به‌دنبال جستجو در مسائل اجتماعی و سیاسی به بزرگی دست می‌یابد، الگوی بی‌مثال او در بیشتر داستان‌هایش است. بهرنگی تصاویر و درون‌مایه‌های نشأت‌گرفته از ناخودآگاه بشری را به‌کار می‌گیرد و در کنار آن‌ها از ادبیات عامیانه و ناخودآگاه قومی نیز بهره می‌برد، تا شیوه‌ی جدیدی در ادبیات کودک بیافریند.

بهرنگی معتقد است که باید به کودکان جهان‌بینی علمی و دقیقی داد تا بتوانند مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیت‌های دگرگون‌شونده‌ی دائمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کنند (بهرنگی، ۱۳۴۸: ۱۲۳) و این همان نکته‌ای است که باعث می‌شود او تقریباً تمام داستان‌های خود را با مضامین و موضوعاتی «چون فقر، مبارزه برای آزادی، مبارزه برای دانایی و... پردازش نماید که در ادبیات کودکان ایران بیشترین تاثیر را داشته باشد.» (مهدیان، ۱۳۸۴: ۱۳۲)

بهرنگی در ادبیات کودک، وجدان بیدار یک فرهنگ بود. او در فانتری‌آفرینی و توجه به پرسشگری، به هانس کریستین آندرسن شباهتی بسیار دارد تا جایی که جلال آل احمد او را همپالگی تازه به‌راه‌افتاده‌ی هانی اندرسن می‌نامد. (آل احمد، ۱۳۴۷: ۷)

۴. مبانی نظری کهن‌الگوی کودک

بخشی از دنیای ادبیات، دنیای خردسالی و کودکی بزرگ‌سالان را به تصویر می‌کشد، دنیایی پر از آرزوها و افکار بزرگ که چون لوحی نوشته شده در ذهن کودکان وجود دارد تا به مرز تجربه و خودآگاهی برسد. در حقیقت کودکی، نوعی بزرگ‌سالی تجربه‌نشده است؛ چراکه «برخورداری از افکار بزرگ، قلب‌های بزرگ و عواطف بزرگ مستلزم بازگشتی بزرگوارانه به دوران کودکی است.» (خسرونژاد، ۱۳۸۴: ۱۵۷)

تعاریف کودکی و رویکردهای ادبیات کودک بسیار فراوان‌تر از آنند که بتوان آن‌ها را در این مختصر گنجانند اما نظریات فلسفی فراوانی در خصوص کودک و دوران کودکی وجود دارد. جان لاک درباره‌ی کودک و مفهوم کودکی چنین می‌گوید: «کودکان از نظر

اخلاقی خنثی هستند، آنان لوح سفیدی هستند که چیزی روی آن ننوشته است» (رایس، ۱۳۸۸: ۱۱۳)؛ اما ژان ژاک روسو کودکان را با عنوان وحشی‌های شریف یاد می‌کند و می‌گوید: «کودکان وحشی‌های شریفی هستند که حس تشخیص درست و غلط در آنان به ودیعه گذاشته شده است.» (همان: ۱۱۴)

تفاوت نظرگاه این افراد تنها به رویکرد نگاه به کودکی مربوط است، اگر کودک را هدف قرار دهیم، ناخودآگاه در او انسانیت، شرافت، بزرگواری و عاطفه را خواهیم یافت. بر اساس نظریات کهن‌الگویی، کودک برای گریز از مشکلات بیرونی و درونی خود اغلب به حصار درونی خود پناه می‌برد و «برخی از آنان به جدیت می‌کوشند مفهوم زندگی را دریابند تا به آن‌ها در چیره‌شدن بر بی‌نظمی‌هایی که در خود و پیرامون خود می‌یابند، یاری رسانند.» (یونگ، ۱۳۹۵: ۲۵۲)

در این میان، ادبیات کودک زمینه‌ی ظهور و بروز جریان‌های کهن‌الگویی است، الگوهای ناخودآگاه جمعی بشری که در داستان‌های کودکان، آن‌ها را به مبارزه با هرآنچه و هرآنکه ضدبشری و غیرانسانی و سد راه تکامل جامعه است تشویق می‌نماید. (بهرنگی، ۱۳۴۸: ۱۲۴) جریان سیال یک داستان که ممکن است در ادبیات داستانی، پیرامون شخصیت کودک شکل گیرد و درنهایت به سرانجام بزرگ‌سالی او ختم شود، بازتابی است از آنچه در کودکی قهرمان مشاهده می‌گردد؛ چراکه ادبیات کودک «قدرت تفکر و خیال را در آنان تقویت نموده و ابزاری جهت تجربه‌کردن و تکامل عواطف سالم و پاک و روشی برای دست‌یابی به حقیقت عقیده فراهم نموده و آنان را تشخیص درست و غلط جامعه و خیر و شر زندگی راهنمایی می‌کند.» (الحدیدی، ۱۹۸۸: ۵)

کهن‌الگوها به دلیل آنکه از عمق ناخودآگاه بشری سرچشمه می‌گیرند و به عبارتی عینیت یافتن غریزه‌ها هستند (یونگ، ۱۳۹۵: ۹۶)، اگر به واسطه‌ی کودکان آفریده شوند یا در داستان‌های کودکان به وجود آیند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شوند؛ چراکه دنیای کودکان با دنیای غریزه و طبیعت بیگانه نیست و «گاه اطمینان داریم که کودک مستقیماً به سنت مورد نظر دسترسی ندارد.» (همان: ۱۰۰)

ادبیات کودک، به همین دلیل و دلایل فراوان دیگر، ارتباط تنگاتنگی با مطالعات اسطوره‌ای و کهن‌الگویی دارد؛ به زبان دیگر اسطوره‌ها اولین خاستگاه داستان کودکان هستند. داستان‌هایی هستند که برای کودک آفریده نشده‌اند اما به دلیل وجود کهن‌الگوها که در ضمیر ناخودآگاه بشری یکسان هستند به دنیای کودکی راه یافته‌اند؛ چراکه در

تعریف عام از ادبیات کودک «هر اثری را که به گونه‌ای هم‌زمان با عاطفه و شناخت کودک درآمیزد و موفق شود، امکان درهم‌آمیزی افق‌های دید و انتظارات آفریننده‌ی خویش و کودک را فراهم آورد، ادبیات کودک است.» (خسرونژاد، ۱۳۸۴: ۱۵۵)، قید هم‌زمانی عاطفه و شناخت و درهم‌آمیزی افق دید آفریننده و کودک، خود گواهی بر آن است که ادبیات کودک در سرشت خویش مقید به مخاطب است و درهم‌آمیزی افق دید نیازمند وجود پیشینه‌ای است که از آن به نام کهن‌الگو یاد می‌کنیم.

۴-۱. کهن‌الگوی کودک

بررسی رفتار انسان‌ها در اجتماع، مستلزم تسلط بر مسائل فراوانی است. اگر در اعتقاد روان‌شناسان و رفتارشناسان، ضمیر انسانی را به خودآگاه و ناخودآگاه تقسیم کنیم، خودآگاه، آن دسته از اعمال ارادی انسان برمی‌شمریم و ناخودآگاه را باید در عمق وجود او به جستجو نشست تا از روزنه‌ی خودآگاه بیرون آید. پیش از این اشاره شد که یونگ معتقد است نهفته‌های ضمیر انسانی که کهن‌الگو نامیده می‌شوند، با ابزار خودآگاهی عینیت می‌یابند. او همچنین معتقد به همسانی این ناخودآگاه بشری است و می‌گوید: «در روان‌شناسی این یک پدیده‌ی پذیرفته‌شده است که فردی بتواند با فرد یا برون‌ذهن دیگر، همسانی ناخودآگاه داشته باشد.» (یونگ، ۱۳۹۵: ۲۴)

کهن‌الگوها یا صورت‌های نوعی بشری، نفوذ فراوانی بر عملکرد خودآگاه او دارند و گاه زمینه‌ساز رفتارهای مشترک عاطفی و فکری بشر می‌گردند. یکی از این کهن‌الگوها، کهن‌الگوی کودک است که برخی آن را یکی از چهار کهن‌الگوی اساسی یونگ برمی‌شمرند اما بسیاری نیز معتقدند که صورت نوعی بشر یعنی کهن‌الگوها را می‌توان به «شماره‌ی امکانات کلی زندگانی (کودکی، نرینگی، مادینگی و غیره) و یا به زوج‌های اساسی نظام کائنات چون تاریکی و روشنایی، زمین و آسمان و جز آن خلاصه و محدود کرد.» (ستاری، ۱۳۴۸: ۱۳۵)

کهن‌الگوی کودک که در بسیاری از فرهنگ‌ها نیز مشاهده می‌شود شاید حاکی از حیات و انتخاب مسیر دوباره، احساس حضور آزادی و نشاط کودکی، بیداری دوباره، آغاز دیگر، هویت نمادین دیگر، جهان دیگر، خلاقیت، استعداد و رشد و باور باشد. این کهن‌الگو می‌تواند مظهر خویشتن و نشانگر روند فردیت یافتن و تمامیت باشد هرچند که ممکن است منشأ اعمال شیطانی نیز باشد. (مادیورو و ویلریت، ۱۳۸۹)

بنابر آنچه گذشت کهن‌الگوی کودک را می‌توان کودک درون هر انسانی نامید، که بازتابی از اندیشه‌ها، نیازها، کمبودها، خاطرات نهفته، و آمال و آرزوهای برآورده شده یا نشده‌ی اوست، گرچه کودک درون انسان را می‌توان به کودک سازگار یا وابسته و کودک طبیعی یا جاودان تقسیم‌بندی نمود. (Mark & Pearson, 2001)

ناگفته پیداست که تشخیص مرز ظهور کهن‌الگوها در ادبیات کاری بس پیچیده است اما بر این باوریم که چون ادبیات و روان‌شناسی هر دو زاییده‌ی درون انسان هستند و بنا به گفته‌ی یونگ «تنها شاعران می‌توانند سخن مرا دریابند» (یونگ، ۱۳۹۵: ۲۱)، پس صحنه‌ی ادبیات می‌تواند به راحتی بیانگر نمودهای صورت نوعی بشری باشد گرچه «آدمی به‌آسانی از یک کهن‌الگو به کهن‌الگوی دیگر می‌سُرد با این تصور که همه‌چیز می‌تواند دلیل هرچیزی باشد.» (همان: ۱۴۳)

کهن‌الگوی کودک، آن بعد از وجود ما را پرورش می‌دهد که مشتاق پاک‌ی و سبک‌بالی است، و بدون توجه به سن و سال، در انتظار شگفتی‌های فرداست. این بخش از طبیعت ما نقش مهمی در توانایی ما برای حس بازیگوشی در زندگی، و تعادل در جدیت مسئولیت‌های بزرگ‌سالی ایفا می‌کند (رک. پیرسون و کی مار، ۱۳۹۳)

نویسندگان با بررسی داستان‌های کامل کیلانی و صمد بهرنگی که از شخصیت‌های برجسته‌ی ادبیات کودک در زبان عربی و فارسی هستند، در پی آنند تا نمونه‌هایی از کهن‌الگوی کودک در قالب‌های هفتگانه خود بیابند، کهن‌الگویی که باعث می‌شود داستان‌های کودکان جذابیتی خاص برای بزرگسالان داشته باشد؛ چراکه بزرگسالان به‌واقع بازتاب الگوی کودکی خود را در دل داستان‌های کودکان می‌یابند.

۵. درون‌مایه‌ی آثار کیلانی و بهرنگی

پس از مطالعه‌ی آثار این نویسندگان، می‌توان بازتاب صورت‌های نوعی بشری یا همان کهن‌الگوها را مشاهده کرد. این دو، باتوجه‌به اینکه ذهن کودک لوح سپیدی نیست که از آغاز تولد بتوان بر آن قلم راند بلکه صورت‌های نوعی بشری در آن وجود دارد، کهن‌الگوها و صورت‌های نوعی بشری را در داستان‌های خود به عرصه‌ی ظهور می‌رسانند.

در ادبیات کودک از نظر موضوعی تفاوتی میان کودک و بزرگسال نیست و تنها اختلاف آنان بر سر نیازها و امکانات می‌باشد. (غفاری، ۱۳۸۴: ۱۹) این موضوع به‌سادگی در آثار این دو نویسنده مشهود است. در این داستان‌ها، کودک از حوزه‌ی تردید خارج و

به‌مثابه شخصیتی متکامل به پرسشگری پرداخته و پاسخ سؤالات خود را به‌دست می‌آورد. مطالعه‌ی تنها چند داستان از این دو نویسنده نشان می‌دهد که آنان روح پرسشگر کودک را با عملکرد بزرگ‌سالی او تلفیق کرده و از شخصیت‌های داستانی خود کودکی بزرگ‌سال بافته‌اند، کودکی که برای برآورده کردن نیازهایش به بزرگ‌سالان پناه نمی‌برد و خود در پی رفع آن‌هاست. این داستان‌ها به‌راحتی کاربردهای خود را در جهت ارضای نیازهای ذهنی و عاطفی کودکان و تقویت نیروی اندیشه برای یافتن فلسفه‌ی زندگی به کودک، به ظهور می‌رسانند. (همان: ۴۳)

تشابه نوشته‌های این دو نویسنده به هانس کریستین آندرسن نویسنده‌ی معروف دانمارکی و پدر ادبیات کودکان که آثاری همچون *جوجه اردک زشت* و *دخترک کبریت* فروش از جمله دستاوردهای ادبی اوست، و همچنین توجه به ادبیات محلی و قومی، برانگیختن روح پرسشگری و کنجکاوی، کوتاه‌بودن داستان‌ها، توجه به محتوای اخلاقی و اجتماعی، پاره‌ای از نکاتی است که در آثار آنان یافت می‌شود. این دو علاوه بر نکات مشابه فراوان در زمینه‌های ذکرشده، در حوزه‌ی آموزشی نیز تشابهات فراوانی دارند؛ هر دو فارغ‌التحصیل در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی و متأثر از رمان‌های دوران ویکتوریایی و هر دو مترجم هستند. علاوه بر این، ظهور افسانه‌های کهن و بروز آن‌ها در ساختار افسانه‌های نو را به‌راحتی در آثار آنان می‌توان یافت.

از دیگر موضوع‌های مهم و شایان توجه در ساختار داستانی این دو، اشاره به مباحث علمی، فرهنگی و ادبی در دل داستان‌هاست که یکی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد قالب‌های داستانی آن‌هاست؛ برای نمونه، بهرنگی در بخشی از داستان *اولدوز و عروسک سخنگو* چنین می‌گوید: «مثلاً سعدی شیرازی می‌گوید: از لطافت که هست در طاووس، کودکان می‌کنند بال و پرش، حتی در یک کتاب قدیمی خواندم که ابوعلی سینا حکیم بزرگ، تعریف گوشت پیه‌ی مرا خیلی کرده و گفته که درمان بسیاری از مرض‌هاست... در بعضی از کتاب‌های قدیمی نام مرا ابوالحسن هم نوشته‌اند.» (بهرنگی، ۲۵۳۶: ۹۸)

کیلانی در داستان «*آب‌خربوش*» به زیبایی هرچه تمام، ضمن تلفیق طبیعت و ساخته‌های بشر، کودکان را با مسائل متعددی آشنا می‌سازد: «*آب‌خربوش* وزیرش را برای بازدید از مدارس جدید می‌فرستد. وزیر بازدید از مدرسه آموزش نظامی را آغاز می‌کند. معلم پرواز با چتر نجات فرود می‌آید...» (کیلانی، ۲۰۱۲ الف: ۱۴)

در این مثال‌ها کودکان بدون مطالعه‌ی کتب درسی با فواید طاووس، حکمت ابوعلی سینا، نظام بازدید از مدارس و مدرسه آموزش نظامی و چتر نجات و... آشنا می‌شوند.

۵-۱. کودک یتیم

یتیم در بسیاری از تقسیم‌بندی‌های کهن‌الگویی بخشی از الگوی قهرمان است که ویژگی‌ها و آثار خود را دارد. او در اکثر داستان‌های مشهور کودکان نظیر سیندرلا زندگی کسانی را بازتاب می‌دهد که از ابتدای تولد گویا عضوی از خانواده و همچنین خانواده ذهنی یا روح قبیله‌ای خود نیستند؛ اما از آنجایی که کودکان یتیم در حلقه‌ی خانواده جای داده نمی‌شوند، مجبورند زود هنگام مستقل شوند. (پیرسون و کی مار، ۱۳۹۳: ۴۴) این کودکان مجبور به تجربه‌ی محیط زندگی خود هستند و به دلیل دوربودن از محیط خانواده و پذیرفته‌نشدن در درون خانه، بیشتر به دنبال محیطی جایگزین می‌گردند و شاید نتوانند روابطی کاملاً جاافتاده و سالم برقرار نمایند. کودک یتیم بیشتر اوقات با احتیاط رفتار می‌نماید اما در جنبه‌ی معنوی خویش، او خداوند را همیشه التیام‌بخش دردها و همراه خود می‌داند. واقع‌بینی، همدلی و احساس خوب هم‌نوع‌دوستی از ویژگی‌های کودک یتیم است.

(Mark & Pearson, 2001: 111-112)

پژوهش در آثار این دو نویسنده نشان می‌دهد، محیط زندگی و فرهنگ عمومی حاکم بر نویسندگان تأثیر فراوانی بر بروز کهن‌الگوی کودک در آثارشان داشته است. بهرنگی که زندگی در روستا و فقر و بیچارگی را تجربه کرده است، ناخودآگاه زمینه‌ی بیشتر داستان‌های خود را با کهن‌الگوی یتیم و مجروح پوشش داده است. گرچه در آثار کامل کیلانی نیز شاهد ظهور این صورت بنیادی ناخودآگاه بشری هستیم اما چنان‌که گفتیم سرخوردن کهن‌الگوها باعث می‌شود تا وجه کودک یتیم کمتر در آثار کیلانی بدرخشد. بهرنگی در بخشی از داستان *اولدوز و عروسک سخنگو* از زبان اولدوز چنین می‌گوید: «راستش را بخواهی، عروسک گنده، توی دنیا من فقط ترا دارم، ننه‌ام را می‌گویی؟ من اصلاً یادم نمی‌آید...» (بهرنگی، ۲۵۳۶: ۸۳) این زبان دخترکی است که نزد نامادری خود بزرگ می‌شود، به او بها داده نشده و همیشه تنهاست. این دخترک مجبور است به دنیای رؤیا و جایگزین روی آورد؛ بنابراین عروسک را جایگزین مادری می‌نماید که او را به یاد ندارد. او تنهایی خود را در این دیالوگ بیشتر نشان می‌دهد: «زن بابام را هم اصلاً دوست ندارم، از وقتی به خانه‌ی ما آمده بابام را از من گرفته، من تو این خانه تنهام.»

(همان) دخترک سعی دارد تا دوستی با اعضای خانواده را با دوستی حیوانات جایگزین نماید. او در این داستان اوج این موضوع را چنین بیان می‌کند: «اگر تو هم با من بد باشی و اخم کنی دیگر نمی‌دانم چه کار باید بکنم... زن بابا، رو به بابا گفت: پس این دختره را هنوز نگه داشته‌اید، خیال کردم...». (همان: ۸۴)

بهرنگی همچنین داستان *اولدوز و کلاغ‌ها* را نیز با پس‌زمینه‌ای از کودک یتیم و کودک مجروح نوشته است. تصویرگری او در نمایاندن چهره‌ی خودآگاه این صورت بنیادی بسیار به او کمک کرده تا تصویری روشن از کهن‌الگوی کودک نشان دهد، اولدوز داستان بیگانگی خود در خانواده را چنین شرح می‌دهد: «چند دقیقه بعد باباش از اداره آمد، اخم و تخم کرده بود، جواب سلام اولدوز را هم نداد... اولدوز مجبور بود بخوابد، وگرنه بابا سرش داد می‌زد... اولدوز بی‌هوا گفت: مامان مرا نزن داشتم دنبال عروسک گنده‌ام می‌گشتم...» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ب: ۱۵-۱۷)

کیلانی گرچه به شخصیت‌های یتیم بسیاری اشاره می‌کند اما این شخصیت‌های داستانی بیشتر در قصرهایی مجلل و در سایه‌ی پدری مهربان زندگی می‌کنند؛ بنابراین نه‌تنها به دنبال ساختاری جایگزین نیستند که همدمی خوب برای پدر خود با بهره‌گیری از لذات و امکانات موجود هستند. خواننده‌ی داستان‌های کیلانی حتی نمونه‌ای از کودک یتیم را در قصه‌های او نمی‌یابد. هرچند فرزندان یتیم داستان‌های او مثلاً در *السنجاب الصغیر* یا *الملک میداس* از آغاز تولد خود سایه‌ی مادر را بر سر نداشته‌اند اما به هیچ‌وجه از دایره‌ی خانواده‌ی خود خارج نبوده‌اند؛ یعنی اینکه آنان نه‌تنها از خانواده خود رانده نشده‌اند بلکه در تمام عمر در پناه خانواده و در حمایت پدرانشان بوده‌اند. در این داستان‌ها الگویی جایگزین برای دختران وجود ندارد و آنان به استقلال زود هنگام فکر نمی‌کنند بلکه در پی جستجوی نیازهای خود هستند. (رک. کیلانی، ۲۰۱۲ هـ و کیلانی، ۲۰۱۳)

۲-۵. کودک مجروح

کودک، به فراخور طبیعت ذاتی خود علاقه‌مند به پویایی و جست‌وخیزهای فراوان، جستجوگر و پرسشگر و شادمان است. نیازهای او، نیازهایی ذاتی است که مورد توجه والدین و جامعه قرار گرفته، کودک را در مسیر طبیعی رشد خود قرار می‌دهد. کهن‌الگوی کودک مجروح، خاطرات مربوط به سوءاستفاده، مواجه شدن با سهل‌انگاری و بی‌توجهی

دیگران و دیگر صدمه‌ها و لطمه‌هایی که ما در دوران کودکی تحمل می‌کنیم، دربردارد. (Mark & Pearson, 2001: 123)

هرچه دامنه‌ی صدمه‌های واردشده به کودک و سهل‌انگاری و بی‌توجهی‌ها به او بیشتر شود، عزت نفس او در آینده کمتر می‌گردد. ممکن است در آینده به‌خاطر رفتارهایی که شاهد بوده، به سرزنش والدین روی آورد یا به‌دلیل تجربه‌ی موقعیت‌های سخت حس پایدار ترحم به خود را پرورش دهد. کودک مجروح درون آدمی ممکن است در جهت همیاری با همانندهای خود گام بردارد و مسیر بخشایش را به‌درستی بی‌ماید. این کهن‌الگو در پی فراموش کردن خاطرات ناخوشایند نیست بلکه عاملی است تا فرد، ناخودآگاه صدمه‌دیده‌ی خود را در قالب رفتارهای مثبت یا سایه‌عینیت بخشد.

در قصه‌های کیلانی و بهرنگی کهن‌الگوی کودک مجروح را به فراوانی مشاهده می‌کنیم؛ کودکانی که در محیط خانه و اجتماع مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرند و رفتارهایی از خود بروز می‌دهند. بهرنگی به‌دلیل توجه فراوان به مسئله‌ی فقر و کودکان و نیازهای اجتماعی آنان سهم بیشتری در نشان‌دادن این کهن‌الگو دارد. پسرک لبو فروش داستانی است که آمیزه‌هایی از کودک یتیم و مجروح را در خود پرورانده است. او در مقاطع فراوانی از داستان با بی‌توجهی حاجی قلی فرش‌باف مواجه شده و علاوه بر آن خواهرش نیز مورد آزار و در معرض بدچشمی‌های وی بوده تا بدبینی و حس تمایل به سرزنش در قهرمان داستان رشد کند: «آقا، این آخرها حاجی قلی بی‌شرف می‌آمد، می‌ایستاد بالای سر ما دو تا و هی نگاه می‌کرد به خواهرم و گاهی هم دستی به سر او یا من می‌کشید و بیخودی می‌خندید و رد می‌شد.» (بهرنگی، ۲۵۳۶: ۱۷۳-۱۷۴)

بهرنگی در این داستان چهره‌ی کودک مجروح را چنین نشان می‌دهد: «من ترسان‌ترسان نزدیک به او شدم و تا خواستم از در بگذرم، مچم را گرفت و انداخت توی حیاط کارخانه و با مشت و لگد افتاد به جان من...» (همان: ۱۷۶) این بخش از داستان پسرک لبو فروش نشان‌دهنده‌ی سایه‌ی کودک مجروح است که آن را می‌توان در لابه‌لای داستان‌های اولدوز و ۲۴ ساعت در خواب و بیداری نیز مشاهده نمود.

همانند آنچه در کودک یتیم مشاهده شد، کیلانی کودک‌کان مجروح کمتری را در آثار خود دارد، زندگی و فرهنگ کیلانی با زمینه‌ای که در آثار بهرنگی وجود دارد، متفاوت است. فرهنگ و بوم هر یک از نویسندگان و همچنین ذهنیت آنان که خود بازتاب فولکلور و ادبیات قومی یا موتیف افراد نیز است، در ارائه‌ی هر یک از انواع کهن‌الگوها در آثار

آنان انعکاس داشته است؛ بنابراین اگرچه کیلانی در داستان تاجر مرمر (کیلانی، ۲۰۱۲ ب: ۷-۸) به گم شدن فرزند اشاره می‌نماید که خود نوعی بروز کودک مجروح در قصه‌های اوست اما در نهایت اثر انفعالی این کهن‌الگو در داستان مشاهده نمی‌شود؛ زیرا کودک مجروح داستان بیش از آنکه به سرزنش والدین روی آورد، زندگی را در خوبی و خوشی با آنان به سر می‌برد.

۵-۳. کودک طبیعت

طبیعت زیربنای اصلی رشد فیزیکی، عاطفی، هیجانی و عقلانی بشریت است، انسان در طبیعت به دنیا می‌آید، در آن زندگی می‌کند و در نهایت به دامن طبیعت به معنای عام آن بازمی‌گردد؛ مکانی که گردآورنده‌ی اضداد است. به حقیقت طبیعت در بخش عمده‌ای از تاریخ تکامل انسان یکی از مهم‌ترین زمینه‌هایی بوده که کودک طی سال‌های حساس و تأثیرگذار بلوغ خود با آن سروکار داشته است.

کودک درون انسان پیوسته ارتباطی ناگسستنی با طبیعت دارد، بازی‌های کودکانه همیشه در بستر طبیعت و با ابزارهای موجود در آن صورت گرفته و تمایل انسان به بازگشت به دامن طبیعت گواهی بر شور و اشتیاق او به خاستگاه اولیه‌اش است. «این کهن‌الگو الهام‌بخش پیوندی نزدیک و عمیق با نیروهای طبیعت و اشتیاقی خاص برای دوستی با حیوانات است. اگرچه این کودک دارای ویژگی‌های حساس و عاطفی است، قدرت و مقاومتی درونی برای زنده‌ماندن نیز دارد. کودک طبیعت می‌تواند مهارت‌های پیشرفته‌ای را در ارتباط با حیوانات گسترش دهد.» (Mark & Pearson, 2001)

انسان گرچه علاقه‌مند به حفظ رابطه‌ی خود با طبیعت است و این علاقه، در فطرت و ضمیر ناخودآگاه او نهفته است اما بروز مسائلی همچون آزاررساندن به حیوانات، خراب کردن طبیعت و اذیت کردن مردم می‌تواند جنبه‌ی سایه‌ی این کهن‌الگو باشند.

طبیعت، پررنگ‌ترین وجه آثار کیلانی است. همان‌قدر که آن را در آثار بهرنگی کم‌رنگ‌تر مشاهده می‌کنیم، جنبه‌های مختلف آن را در آثار کیلانی خواهیم دید. اگرچه تقریباً تمام داستان‌های کیلانی به نوعی با طبیعت پیوند دارد و نیروهای طبیعت به طور ثابت یکی از شخصیت‌های اساسی داستان‌های او است، اما صورت کودک طبیعت در همه‌ی داستان‌های او یافت نمی‌شود. همچنان که کودک طبیعت در داستان‌های بهرنگی کمتر حضور دارد، گرچه نقش طبیعت در این قصه‌ها انکارناشدنی است.

دوستی شخصیت‌های داستانی کیلانی با حیوانات بخش کوچکی از بروز این کهن‌الگوست، نعمان یکی از قهرمانان کیلانی در ایجاد ارتباطی دوستانه با حیوانات بسیار موفق است: «او داشت می‌رقصید و خرس می‌خواست یاد بگیرد، نعمان هم به او یاد داد.» (کیلانی، ۲۰۱۲ و: ۱۳) اما همین شخصیت سایه‌ی این کهن‌الگو را نیز نمایان می‌سازد: «گودال بزرگی در نزدیکی خانه خوک کند.» (همان: ۱۲) یا در لحظه‌ای خشم خود را نمایان می‌سازد: «او و هفت تا از آن‌ها را کشت.» (همان: ۶) بهرنگی نیز در داستان *اولدوز* و *کلاغ‌ها* نمونه‌ای از این حس ناخودآگاه را به تصویر می‌کشد، او از زبان قهرمان داستان می‌گوید: «من دلم به حال سگ می‌سوزد» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ب: ۴۲) یا در بخش بزرگی از این داستان به دنبال پردازش دوستی اولدوز و یاشار با کلاغ‌هاست.

کیلانی در داستان *نارادا* زمینه‌ی ظهور کهن‌الگوی کودک طبیعت را در قهرمان داستان فراهم می‌کند. نارادا شخصیتی است که توانایی برقراری ارتباط تنگاتنگ با حیوانات را دارد. او در جایی از داستان با حیوانات هم‌زبانی می‌کند و به‌خاطر اندوه آنچه از آن‌ها می‌شنود اندوهناک می‌شود. (کیلانی، ۲۰۱۲ ه: ۲۶) *سندباد بحری* داستان دیگری از کیلانی است که البته با الهام از هزار و یک شب نوشته است، اما به زیبایی و در هفت خوان خود بیانگر ارتباط قهرمان داستان با حیوانات و طبیعت است، این مضمون بیش از همه چیز بیان‌کننده‌ی بروز کودک طبیعت در قهرمان داستان است. (کیلانی، ۲۰۱۳: ۱۹)

داستان‌های دیگر کیلانی هریک به نوعی زمینه‌ساز ظهور کهن‌الگوی کودک طبیعت هستند، از آن جمله می‌توان به داستان *الصیاد والعنکبه* اشاره داشت جایی که وجه مثبت و سایه‌ی کودک طبیعت در کنار هم علی‌رغم تضاد موجود زندگی می‌کنند و درنهایت شاهد تبدیل وجه سایه به چهره‌ی مثبت کودک طبیعت هستیم.

۴-۵. کودک وابسته

وابستگی یکی از نهادینه‌های درونی انسان است که از دوران نوزادی به‌طور کاملاً غریزی و ناخودآگاه خود را نشان می‌دهد. وابستگی نوزاد به مادر به‌خاطر ارضای نیازهای جسمانی خود، و همچنین وجود کهن‌الگوهای آنیما و آنیموس در جنس مخالف خود نوعی وابستگی و نداشتن استقلال است. کودک در مراحل رشد خویش به جوانب مختلف عاطفی، فکری، اعتقادی و... نیازمند است و در صورت برآورده‌نشدن این احساسات و نیازها وابستگی بیش‌ازحد خود را نمایان ساخته و بیشتر در قالب رفتارهای خودبینانه و

نیازمند بروز می‌کند. به عبارت دیگر، کهن‌الگوی کودک وابسته یا نیازمند، این احساس سخت را در خود حمل می‌کند که هیچ‌چیز کافی نیست، و همواره می‌خواهد چیزی را که در کودکی از دست داده جایگزین نماید. هرچند که آن چیز دقیقاً واضح نیست. این کهن‌الگو نیز مانند کودک آسیب‌دیده، و حتی بیشتر، در معرض افسردگی قرار دارد. (رک. پیرسون و کی مار، ۱۳۹۳: ۶۵)

کیلانی و بهرنگی نیز از وجود این کهن‌الگو بهره‌ی فراوانی در پردازش داستان‌های خود برده‌اند؛ در داستان *أبوصیر و أبوقیر* که درباره‌ی دو شخصیت متفاوت است، در شخصیت *أبوقیر* به راحتی وجه منفی کودک وابسته بروز یافته و رفتار خودبینانه و نیازمند او، وی را وادار به تهمت، سرقت، دروغ و سایر رذایل اخلاقی می‌نماید. *أبوقیر* به دلیل دست‌نیافتن به آنچه در آرزوهای خویش متصور بوده است، به هر کاری دست می‌زند تا آرزوهای پیشین خود را محقق سازد. در داستان *الملك میداس* نیز، شخصیت پادشاه داستان، عرصه‌ی ظهور کودک وابسته‌ای است که در زیاده‌خواهی او و حرص و نیاز تأمین‌نشده‌اش نهفته است. ملک میداس شخصیتی است که برای به دست آوردن آنچه می‌خواهد تمام جوانب زندگی و حتی فرزند خویش را علی‌رغم علاقه‌ی فراوان به او فراموش می‌کند و این سایه‌ی کودک وابسته است که در رفتار خودبینانه‌ی ملک میداس آشکار می‌شود. کیلانی در این بخش ضمن اشاره به ولع فراوان ملک میداس او را محروم از لذایذ موجود دانسته و چنین داستان‌پردازی می‌کند: «شیطان درونش همه‌ی سعادت و زیبایی‌های دنیا را از او محروم کرده بود، میداس پیش خود فکر می‌کرد هنوز به ثروت نیازمند است... بیگانه به او گفت: دوست من! از چه شکایت داری؟ آیا از ثروتی که به دست آوردی، شادمان نیستی؟... من طلا را دوست دارم و چیزی را جایگزین آن نمی‌دانم...» (کیلانی، ۲۰۱۲ و: ۸-۱۰)

در داستان ۲۴ ساعت در خواب و بیداری بهرنگی نیز نمایی از کودک وابسته در قهرمان داستان دیده می‌شود. کودکی که از درون پیرمرد داستان به دنبال رفع نیازهای خود است و کودک وابسته‌ای که در محمود، یکی از شخصیت‌های داستان، آشکار می‌شود. محمود، در رؤیای کودکی خود به دنبال کفشی است که هیچگاه آن را به پای نداشته است؛ از این رو پای خود را به رنگ مشکی آمیخته تا داشتن کفش که یکی از آرزوهای کودکی اوست برایش تداعی شود: «من خم شدم و پای محمود را از نزدیک نگاه کردم،

کفش کجا بود؟ محمود فقط پاهایش را رنگ کرده بود به طوری که آدم خیال می‌کرد کفش نو سیاهی پوشیده، عجب حقه‌ای بود.» (بهرنگی، ۱۳۴۷: ۱۰)

در داستان پوست نارنج نیز شخصت صاحبعلی را نمونه‌ای از کودک وابسته می‌بینیم، وابستگی او به مادرش باعث می‌شود تا پس از اینکه او را از دست می‌دهد، به شدت افسرده و خودبین و پرخاشگر شود. او خشم و خودبینی خود را چنین اقرار می‌کند: «صاحبعلی از جایش بلند شد، با قهر و غضب با مشت به دست من زد، بطوری که تکه‌ای نارنج به هوا پرت شد... صاحبعلی ناگهان مثل توپ ترکید و گفت اگر راست می‌گویی چرا وقتی ننهام مُرد نارنج نیارودی؟ اگر تو نارنج می‌آوردی ننهام زنده می‌ماند...» (بهرنگی، ۱۳۷۸: ۶۹-۷۰)

در داستان پوست نارنج متوجه می‌شویم که صاحبعلی بدون توجه به اینکه آقامعلم به مسافرت و مرخصی رفته بوده و از مرگ ننه‌اش خبر نداشته، به دلیل وابستگی فراوان، به آفت خودبینی و نیازمندی روی آورده و نیازهای دیگران برای او بی‌ارزش است.

۵-۵. کودک سحرآمیز / معصوم

معصومیت کودکان همیشه از مواردی است که تمجید بزرگسالان را برمی‌انگیزد. غالباً دیگران کودک رو موجودی معصوم و به دور از خشونت‌های بزرگسالی می‌بینند، در نگاه دیگر معصومیت یعنی عاری بودن از هرگونه تمایل به انجام خطا و اشتباه، لذا «کهن‌الگوی معصوم مظهر اعتماد به دیگران و جهان است.» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۳: ۳۶)

کودک سحرآمیز زیبایی مقدس نهفته در هرچیز را می‌بیند و ویژگی خرد و شجاعت را در رویارویی با شرایط سخت و مشکل تجسم می‌بخشد. (Mark&Pearson, 2001: 141)

در کهن‌الگوی معصوم افراد به راحتی به یکدیگر اطمینان می‌کنند و از پذیرفتن حقایقی که با دیدگاهشان هماهنگی ندارد امتناع نموده، نیروی خرد و شجاعت را برای حل مشکلات پیش رو به کار می‌گیرند. کودک معصوم را با باورهایی همچون اعتماد، توانایی و خوش‌بینی می‌شناسیم گرچه باید دانست که ممکن است سایه‌ی این کهن‌الگو با نمادهایی همچون وابستگی، زودباوری، بدبینی، انکار، افسردگی و ناهشیاری در داستان‌ها و اسطوره‌ها ظهور کند. (رک. پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۳: ۴۰-۴۱)

بهرنگی در داستان بز ریش سفید نمونه‌ای از تجسم کودک معصوم را در حیواناتی که هرکدام به بهانه‌ای از محل زندگی دور شده‌اند بیان می‌کند، اعتماد حیوانات مختلف به هم نمونه‌ای بسیار روشن از بروز معصومیت درونی افراد است. باید به این نکته توجه

نمود که مخاطب قصه‌ها کودکانی هستند که وظیفه‌ی نویسنده اثرگذاری بر آنان است؛ بر این اساس، اگر این کهن‌الگوها را در قالب شخصیت‌های غیرانسانی برجسته نماییم در حقیقت بخشی از ضمیر ناخودآگاه مخاطبان خود را برانگیخته‌ایم تا بدین‌وسیله سایر مسائل فطری و غریزی آنان نیز درگیر شود. بهرنگی در این داستان معصومیت همراه با خرد و شجاعتی را به تصویر می‌کشد که نمادهای آن حیوانات هستند، وی در این داستان از زبان شخصیت قهرمان چنین می‌نویسد: «بز گفت: خوب جایی گیرتان آوردم، پدرتان به من بیست گرگ مقروض بود، هفت تایش را خورده‌ام، یکی هم سر شاخ‌هایم است باقیش هم شما...» (بهرنگی، ۱۳۷۸: ۱۰۲)

ظهور خرد و شجاعت شخصیت داستان در شرایط سخت، نمونه‌ای از بروز کهن‌الگوی سحرآمیز یا معصوم است. او در موقعیت بسیار خطرناک خود را تسلیم قضا و قدر نکرده و با تفکر و قدرت تخیل خود توانسته است چاره‌ای برای گریز از این موقعیت دشوار بیندیشد. تلخون و بی‌نام از دیگر داستان‌های بهرنگی هستند که نمایانگر ظهور شخصیت کودک معصوم و سحرآمیز در خود هستند. آخرین دختر خانواده کسی است که در میان کودکان وابسته این خانواده، نماد معصومیت است. او با قدرت تخیل و شجاعت و خرد خود در برابر سختی‌ها ایستاده و با اعتماد فراوان با خواهران خود، از هرگونه بدبینی و افسردگی پرهیز می‌نماید و راهکار موفقیت را در بهره‌گیری از موهبت‌های موجود در وجود خود می‌داند. (بهرنگی، ۱۳۷۸: ۲۳-۲۴)

کیلانی نیز در بسیاری از داستان‌های خود این کهن‌الگو را به تصویر کشیده است؛ داستان‌هایی همچون *الملك عجيب*، *العرنيس*، *السندباد البحري* و *السنباب الصغير* برخی از داستان‌های او هستند که این کهن‌الگو به بهترین وجه در آن‌ها ظهور می‌کند. *الملك عجيب* قهرمان داستانی است که در موقعیت‌های دشوار با قدرت و به‌کارگیری تعقل و بی‌باکی نه تنها خود را نجات داده که به نجات دیگران نیز پرداخته است. *ملك عجيب* در یکی از این مبارزه‌ها، در خواب، نمادی از کودک سحرآمیز درون را می‌بیند که او را به مبارزه با افسونگر شهر وامی‌دارد: «او در خوابش پیرمرد تنومندی را می‌بیند، پیر به او می‌گوید: برخیز و زیر پایت را بکن، کمان و سه تیر را درآور و با آن‌ها سوار دریایی را به بگش...» (کیلانی، ۲۰۱۲: ۸)

معصومیت افراد و اعتقاد فراوان آن‌ها به امکان‌پذیر بودن حوادث و واقعیت‌ها باعث می‌گردد تا در موقعیت دشواری که در داستان *العرنيس* کیلانی مشاهده می‌کنیم، وجدان

بیدار افراد آنان را به اقرارکردن به گناه خود وادار سازد، مبادا بی‌گناهی مجازات شود؛ چراکه در این کهن‌الگو، بدی‌ها به‌خودی‌خود به خوبی تبدیل نمی‌شوند.

۵-۶. کودک الهی

کودک الهی شبیه کودک معصوم و سحرآمیز است؛ اما با مأموریت رستگاری‌بخش خود از آن‌ها متمایز می‌شود. او با ویژگی‌هایی نظیر بی‌گناهی، پاکی و آزادی همراه است که نشان‌دهنده‌ی اتحاد خاص او با الهش است. الوهیت نقطه‌ی مرجعی برای روح درونی شماست که زمانی که در حال فرایند آگاهانه‌ی انتخاب هستید می‌توانید به آن رجوع کنید: «این کهن‌الگو وعده‌دهنده‌ی آغازی نو و مرتبط با امید به تولدی معجزه‌آسا است که انرژی حیات‌بخش خود را به جهان عرضه می‌دارد.» (Wright, 2010: 6)

کودک الهی، نیروی احیاکننده‌ی تفرّد یا بازگشت به کودکی در ماست؛ از این‌رو نمادی از خودشناسی و تمام‌هستی ما و نیروی مقاوم و محدودکننده‌ی خود است. کودک الهی پاک و آسیب‌پذیر است و در همین حال از قدرت تعرض مصون و از قدرت تبدیل خارق‌العاده‌ی برخوردار است. تعداد کمی از مردم علاقه‌مند به انتخاب کودک الهی به‌منزله‌ی کهن‌الگوی خود هستند؛ چراکه باید تمام عمر را بدون گناه زندگی کنند. کودک الهی در مقابل نیروهای بیرونی که قصد دارند نمونه‌ای از بی‌عدالتی و ایستادگی در مقابل خداوند باشند واکنش نشان می‌دهند و خشم خود را اظهار می‌کند.

کودک الهی در تعالیم شرقی نیز جایگاه خاص خود را دارد. پاکی و بی‌آلایشی که از ویژگی‌های ممتاز کودک الهی است، جزئی اساسی از فلسفه‌ی اخلاق شرقی است؛ به عبارت دیگر، می‌توان به‌یقین گفت که کهن‌الگوی کودک الهی در شرق نهادینه شده و بخش بزرگی از اخلاق شرقی را مرهون وجود کودک الهی درون انسان‌هاست. یا به تعبیری مجموعه‌ی نفس مطمئنه و لوّامه هر شخص را می‌توان کودک الهی درون او دانست که با اطمینان وی را به خداوند و اعمال خدایی متصل و در صورت ارتکاب گناهان و ناتوانی در مقابل نیروهای منفی وی را سرکوبگرانه سرزنش می‌کند.

ادبیات نیز گواه وجود این کهن‌الگوی فراگیر است؛ زیرا تمامی سخن‌پردازان به‌گونه‌ای ارتباط خداگونه خود را در ادبیات خویش نمایان ساخته‌اند. کیلانی و بهرنگی نیز به مدد بهره‌گیری از فلسفه‌ی شرق و اخلاق اسلامی به تأکید از این منظر، کهن‌الگوی کودک الهی را در نوشته‌های خویش گنجانده‌اند. در داستان تلخون بهرنگی، نجات‌بخشی و

ارتباط خاص قهرمان داستان با خداوند باعث می‌گردد که ضمن موفقیت در اقدام‌های خاص خود، برای جبران ناتوانی‌های خود در برابر نیروهای منفی تلاش کند؛ بدین منظور، خوان‌های متعدد را پشت سر گذاشته تا سرانجام وجه غالب کودک الهی خود در نجات‌بخشی را به ظهور برساند: «تلخون با تلخی گفت: آه راست می‌گویی! بعد پر را به آب زد، آب را به کمر جوان کشید. جوان عطسه‌ای کرد و بلند شد...» (بهرنگی، ۱۳۷۸: ۳۹) کودک الهی تلخون هیچ شباهتی با دنیای بیرونی خود ندارد چون ارتباط خاصی با نیروهای دیگر برقرار کرده است. تلخون بهرنگی به هیچ‌یک از خواهرانش شبیه نیست زیرا آنان دغدغه‌هایی بیرونی و ظاهری دارند که کودک الهی تلخون به آن توجهی ندارد: «تلخون مثل هیچ‌یک از آن‌ها نبود... تلخون در این میان برای خودش می‌گشت، گویی این همه را نمی‌بیند یا می‌بیند و اعتنایی نمی‌کند... گویی خود را از سرزمین دیگری می‌داند، یا چشم به راه چیزی است که بالاتر این چند و چون هاست.» (همان: ۹-۱۱)

ساختار و سیر داستانی قصه‌ی *السنجاب الصغیر* کیلانی نیز نشانی از وجود کودک الهی در قهرمانان این داستان دارد. نجات‌بخشی و رهنمون‌بودن در این داستان، وجه غالب قهرمانان قصه است. داستان *السنجاب الصغیر* سیر زندگی دخترکی را بازگو می‌کند که پس از کنجکاوی‌هایی که پیش از این در کهن‌الگوی کودک معصوم و سحرآمیز از آن سخن گفتیم، در دام اهریمنی گرفتار آمده تا در برابر انرژی‌های منفی ناتوانی خود را نشان دهد، اما قهرمان دیگر داستان وظیفه‌ی رستگاری‌بخشی خود را به انجام می‌رساند: «امیر به سربازانش گفت: این دور از جوانمردی است که این شاهزاده‌ی بی‌پناه را رها کنیم، شاید او در این جنگل وسیع گم شده باشد...» (کیلانی، ۲۰۱۳: ۳۲)

۵-۷. کودک جاودان

کودک جاودان، بخشی از کهن‌الگوی کودک است که روح و ذهن و بدن آدمی را به بهره‌گیری بیشتر از واقعیت موجود فرامی‌خواند و لذت‌بردن از زندگی را ترویج می‌دهد. کودک جاودان به دنبال آن است تا شخص بدون واژه از بزرگسالی خود، دل و جانی جوان داشته باشد و از زندگی و حال خویش لذت ببرد؛ یا به عبارتی دیگر، در خارج از مرزهای بزرگسالی خود گام بردارد.

کودک جاودان زیستن در دنیای حال است بدون وجود دغدغه‌ی آینده. این موضوع می‌تواند وجه منفی کسی باشد که این کهن‌الگو را در خود می‌پروراند؛ چراکه چنین افرادی

اغلب مسئولیت‌پذیری کمتری خواهند داشت و کمتر به پذیرش مسئولیت یک زندگی روی می‌آورند؛ گرچه این بدان معنا نیست که کودک جاودان نمی‌تواند مسئولیت‌پذیر باشد بلکه او به دلیل دغدغه‌های فراوان دنیای حال حس مسئولیت کمتری به آینده در خود احساس می‌کند. داستان ماهی سیاه کوچولو‌ی بهرنگی نمونه‌ی زیبایی از ظهور کهن‌الگوی جاودان در ماهی سیاه کوچولو است. این ماهی کوچک لذت زندگی را دریافته و برای بهره‌گیری از آن با جامعه‌ی خود درمی‌افتد. در داستان ماهی سیاه کوچولو، شخصیت قهرمان در پی یافتن معماهای موجود در زندگی است؛ بنابراین پیش از آنکه به دوران پیری و زوال برسد، سعی در آن دارد تا از جوانی خود لذت برده باشد. ظهور این کهن‌الگو را در بخشی از داستان ماهی سیاه کوچولو چنین می‌بینیم:

«ماهی سیاه کوچولو گفت: نه مادر، من دیگر از این گردش‌ها خسته شده‌ام، می‌خواهم راه بیفتم و بروم ببینم جاهای دیگر چه خبرهایی هست. ممکن است فکر کنی که یک کسی این حرف‌ها را به ماهی کوچولو یاد داده، اما بدان که من خودم خیلی وقت است در این فکرم. البته خیلی چیزها هم از این و آن یاد گرفته‌ام؛ مثلاً این را فهمیده‌ام که بیشتر ماهی‌ها، موقع پیری شکایت می‌کنند که زندگی‌شان را بیخودی تلف کرده‌اند. دایم ناله و نفرین می‌کنند و از همه‌چیز شکایت دارند. من می‌خواهم بدانم که، راستی راستی زندگی یعنی اینکه توی یک تکه‌جا هی بروی و برگردی تا پیر بشوی و دیگر هیچ، یا اینکه طور دیگری هم توی دنیا می‌شود زندگی کرد؟» (بهرنگی، ۱۳۴۷ الف: ۶)

کیلانی در داستان عماره وجه منفی این کهن‌الگو را به تصویر می‌کشد؛ داستانی که قهرمان آن نمی‌تواند مسئولیت‌پذیری خود را به اثبات برساند، او دائماً مسئولیت‌های واگذار شده به خود را ناتمام می‌گذارد و به لذت و خوشی‌های گذرای خود بسنده می‌کند: «در طول روز کاری نمی‌کند، او بیشتر وقت خودش را در خواب و نشستن توی خانه می‌گذراند. عماره به درس‌هایش بی‌توجه هست و آن‌ها رو حفظ نمی‌کند. و اگر برای خریدی چیزی از بازار از خانه خارج شود، تمام روز ناپیداست و بدون اینکه چیزی خریده باشد به خانه برمی‌گردد.» (کیلانی، ۲۰۱۲ د: ۵)

شخصیت اصلی این داستان در دوران کودکی خود باقی مانده و نمی‌تواند مسئولیت دوران بزرگ‌سالی خویش را بپذیرد، او از انجام کارهایی که به او سپرده شده سر باز می‌زند یا اینکه در انجام آن‌ها ناتوان است. گرچه کودک جاودان در پی راهنمایی و استفاده از لذت‌های دوران کودکی است اما این لذت‌ها در داستان عماره وجه سایه‌ی خود را نشان می‌دهد؛

هرچند پایان داستان عماره، برای شخصیت اصلی پایانی نیکوست و عماره مسئولیت زندگی را پذیرفته و از کودک جاودان خویش لذت بردن از زندگی را آموخته است.

۶. نتایج

مطالعه‌ی آثار این دو نویسنده‌ی مشهور، نشان‌دهنده‌ی عمق اندیشه‌های آنان است. به‌درستی که کیلانی و بهرنگی در عرصه‌ی ادبیات کودک توانسته‌اند با استفاده از اسطوره‌ها، فرهنگ‌های ملی و قومی و چاشنی سخن‌پردازی ماهرانه‌ی خویش کودکان را با دنیای پیرامون خود آشنا سازند و ضمن آموختن مفاهیم والای تربیتی، آموزه‌هایی از جنس آموزش‌های کلاسیک نیز در دل داستان‌های خود داشته باشند. در مقایسه‌ی آثار این دو نویسنده به نتایج زیر دست می‌یابیم:

هر دو نویسنده با الهام از ادبیات جهانی، ملی و قومی، سعی در آموزش کودکان و آشنایی آنان با دنیای پیرامون خود و دانش‌های موجود داشته‌اند و توانسته‌اند مفاهیم و اصول آموزشی و تربیتی و علمی و فرهنگی فراوانی را به کودکان آموزش دهند. کودک موجود در داستان‌های کیلانی و بهرنگی، کودکی پرسشگر و متکامل است که از حوزه‌ی تردید خارج شده و برای دفع نیازهایش به بزرگسالان پناه نمی‌برد.

گرچه تشخیص مرز کهن‌الگوها در ادبیات کاری پیچیده است اما چون روان‌شناسی و ادبیات هر دو زاینده‌ی درون آدمی هستند می‌توان کهن‌الگوها را به‌راحتی در ادبیات تشخیص داد. محیط زندگی و فرهنگ عمومی حاکم بر نویسندگان تأثیر فراوانی بر بروز کهن‌الگوی کودک در آثارشان داشته است؛ بدین سبب نقش کهن‌الگوی کودک یتیم و مجروح را در آثار بهرنگی بیشتر می‌توان مشاهده نمود، که دلیل اصلی آن جو غالب زندگی و فضای کار نویسنده است. بهرنگی در میان دانش‌آموزان و مردم فقیر زندگی کرده و این موضوع بر داستان‌های او تأثیر فراوانی داشته است. همان‌گونه که طبیعت جو غالب داستان‌های کیلانی است، کمتر داستانی از او را می‌خوانیم که بخشی از آن در فضای طبیعت شکل نگرفته باشد؛ از این‌رو داستان‌های کیلانی بیشتر جلوه‌گاه بروز کودک طبیعت است.

تشابه داستان‌های دو نویسنده نشان‌دهنده‌ی نفوذ اندیشه‌های شرقی آنان است که زمینه‌ساز همسانی در بسیاری از داستان‌هایشان شده است؛ از آن جمله می‌توان به داستان *تلخون و نارادا* یا *السنجاب الصغیر* به‌عنوان نمونه‌ای از داستان‌های مشابه آنان اشاره داشت. تکرار موضوع‌های داستانی نیز از دیگر مباحثی است که با مطالعه‌ی آثار این دو نویسنده

می‌توان مشاهده کرد. بهرنگی در داستان‌های تلخون، بی‌نام و قصه‌ی آه در حقیقت یک داستان را بازگو می‌نماید که در آن تغییراتی بسیار جزئی را شاهد هستیم؛ همان‌گونه که کیلانی نیز در داستان العرنس و ریحان الکذاب محتوایی مشابه را ذکر می‌کند. اندیشه‌ی دینی باعث می‌شود تا کهن‌الگوی کودک الهی را تا حد زیادی مشابه نفس لوامه و مطمئنه بدانیم. زندگی شخصی و قومی دو نویسنده تا حدود زیادی زمینه‌ی بروز کهن‌الگوها را در داستان‌هایشان ایجاد نموده است. کهن‌الگوها نه‌تنها در قالب شخصیت‌های انسانی که بنا بر سبک و محتوای داستان در قالب شخصیت‌های حیوانی نیز ظهور داشته‌اند.

یادداشت‌ها

(۱). کارولین میس (Caroline Myss) پنج بار نویسنده‌ی پر فروش نیویورک تایمز و سخنران مشهور بین‌المللی در حوزه‌های آگاهی انسان، معنویت و عرفان، سلامت، پزشکی انرژی و علم شهود پزشکی است. (www.myss.com/about-caroline-myss)

منابع

- آل‌احمد، جلال. (۱۳۴۷). «صمد و افسانه‌ی عوام». آرش، سال ۲، شماره‌ی ۱۸، صص ۵-۱۲.
 بهرنگی، صمد. (۱۳۷۸). تلخون و چند قصه‌ی دیگر. تهران: اهورا.
 _____ . (۲۵۳۶). قصه‌های بهرنگ. تهران: دنیا و روزبهان.
 _____ . (۱۳۴۷ الف). ماهی سیاه کوچولو. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
 _____ . (۱۳۴۷ ب). ۲۴ ساعت در خواب و بیداری. تهران: دنیا و روزبهان.
 _____ . (۱۳۴۸). مجموعه‌ی مقاله‌ها. تبریز: شمس.
 پیرسون، کارول اس؛ کی مار، هیو. (۱۳۹۳). زندگی برانزنده‌ی من: مؤثرترین راهکارهای تحلیل خویشتن و غنی‌سازی ارتباط با دیگران. ترجمه‌ی کاوه نیری، تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.
 الجندی، أنور. (۱۹۶۵). کامل کیلانی فی مرآه التاريخ، القاهرة: مطبعة الكيلانی الصغیر.
 حمزه‌نژاد، زهرا. (۱۳۹۴). بررسی تطبیقی مولفه‌های ادبیات کودک در داستان‌های کامل کیلانی و مهدی آذربیدی. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه زابل.

- خسرو نژاد، مرتضی. (۱۳۸۴). «مفهوم کودکی و هدف ادبیات کودک». مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، سال ۲۲، شماره‌ی ۴، صص ۱۵۴-۱۶۰.
- الحدید، علی. (۱۹۸۸). *فی أدب الأطفال*. مصر: مکتبه الأنجلو المصریه.
- درویش، احمد. (۲۰۰۶). *الادب المقارن: دراسات نظریه و تطبیقیه*. مصر: دارالنصر.
- رایس، ف. فلیپ. (۱۳۸۸). *رشد انسان؛ روان‌شناسی رشد از تولد تا مرگ*. ترجمه‌ی مهشید فروغان، تهران: ارجمند.
- ردفیلد، جیمز. (۱۳۹۱). «کهن‌الگو چیست؟».
- <http://www.cloob.com/c/jamesredfiled/35289605/>
- زلط، أحمد. (۱۹۹۷). *أدب الطفولة أصوله - مفاهیمه - رواده*. مصر: الشركه العربیه للنشر و التوزیع.
- _____ (۱۹۹۴). *أدب الطفولة بین کامل کیلانی و محمد الهراوی، القاهره: دار المعارف*.
- ساعدی، غلامحسین. (۲۵۳۷). «افسانه‌ای تا دورترین آبادی‌ها». صمد بهرنگی با موج‌های ارس به دریا پیوست. گردآوری ح. نمینی، تهران: آبان.
- ستاری، جلال‌الدین. (۱۳۴۸). «سه مفهوم اساسی در روان‌شناسی یونگ». *مطالعات جامعه‌شناختی، دوره‌ی قدیم، شماره‌ی ۳، صص ۱۲۷-۱۵۰*.
- سلطان بیاد، مریم و قربان صباغ، محمودرضا، (۱۳۹۰). «بررسی قابلیت‌های نقد کهن‌الگویی در مطالعات تطبیقی ادبیات». *نقد ادبی، سال ۴، شماره‌ی ۱۴، صص ۷۹-۱۰۳*.
- صیداوی، مفید. (۲۰۱۰). «کامل کیلانی أحد أبرز المؤسسين لأدب الأطفال العربی الحديث». www.aljaha.org/?i=48369.
- عزیز نسین و همکاران. (۱۳۸۲). *زناده‌باد قانون؛ ترجمه‌های بهرنگ، ترجمه‌ی صمد بهرنگی، تدوین: روشنک تبریزی، تهران: محور*.
- غفاری، سعید. (۱۳۸۴). *ادبیات کودکان و نوجوانان*. همدان: سپهر دانش.
- الغمری، یاسمین. (۲۰۱۴). «کامل کیلانی... صديق الطفولة و صندوق الذکریات».
- www.elbadil.com/2014.
- غنیمی هلال، محمد. (۱۳۷۳). *ادبیات تطبیقی: تاریخ و تحول، اثرپذیری و اثرگذاری فرهنگ و ادب اسلامی*. ترجمه‌ی سید مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی، تهران: امیرکبیر.
- کیانی، حسین و میرقادری، بشری‌سادات. (۱۳۹۱). «القیم التربویه و دورها فی قصص الأطفال». *بحوث فی اللغة العربیه و آدابها، سال ۲، شماره‌ی ۶، صص ۱۰۳-۱۱۳*.

- کیلانی، کامل. (۲۰۱۳). *السنجاب الصغیر*. مصر: موسسه هنداوی.
- _____ (۲۰۱۲ الف). *أبو خربوش*. مصر: موسسه هنداوی.
- _____ (۲۰۱۲ ب). *التاجر مرمر*. مصر: موسسه هنداوی.
- _____ (۲۰۱۲ ج). *السندباد البحری*. مصر: موسسه هنداوی.
- _____ (۲۰۱۲ د). *عمارہ*. مصر: موسسه هنداوی.
- _____ (۲۰۱۲ هـ). *الملك عجیب*. مصر: موسسه هنداوی.
- _____ (۲۰۱۲ و). *الملك میداس*. مصر: موسسه هنداوی.
- _____ (۲۰۱۲ ز). *نارادا*. مصر: موسسه هنداوی.
- _____ (۲۰۱۲ ح). *نعمان*. مصر: موسسه هنداوی.
- مادیورو، رنالدو ج و وبلرایت، جوزف پ. (۱۳۸۹). «خلاصه‌ای از نظریه‌ی شخصیت کارل گوستاو یونگ: کهن‌الگو و انگاره‌ی کهن‌الگویی». www.articlefa.ir/post/156/.
- معقولی، نادیا؛ شیخ مهدی، علی و قبادی، حسینعلی. (۱۳۹۱). «مطالعه تطبیقی کهن‌الگوی سفر قهرمان در محتوای ادبی و سینمایی». *مطالعات تطبیقی هنر*، سال ۲، شماره‌ی ۳، صص ۸۷-۹۹.
- مهدیان، نیلوفر. (۱۳۸۴). «صمد بهرنگی و مفهوم کودکی». *کتاب ماه کودک و نوجوان*، سال ۹، شماره‌ی ۹۶، صص ۱۳۳-۱۲۸.
- الندوی، محمد مظهر عالم. (۲۰۱۴). «أدب الأطفال فی الأدب العربی الحدیث». *مجله الداعی*. دارالعلوم دیوبند، العدد ۱۲، سنه ۳۸، www.darululoom-deoband.com.
- نصرت‌زادگان، نسترن. (۱۳۸۷). «بررسی تطبیقی آثار صمد بهرنگی و شل سیلورستاین». *ادبیات تطبیقی*، سال ۴، شماره‌ی ۶، صص ۱۷۵-۲۰۰.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۵). *انسان و سمبول‌هایش*. ترجمه‌ی محمود سلطانی، تهران: جامی.

Mark. M, P. C.S, (2001). *The Hero and The Outlaw*. New your, Mc Garve-Hill

Wright. (2010). "Answering the Call of the Inner Child". *Jung Society of Atlanta*. P 6-7